

# مشاعره در ایران شهر

عبدالحمید هاشم زهی



دبیر بازنشسته زبان و ادبیات فارسی، استان سیستان و بلوچستان

انگیزه بیشتری کتاب بخوانند و اطلاعاتشان را به اشتراک بگذارند. هر کدام از بچه‌ها کتابی را به امانت می‌گرفت و برای دوستانش خلاصه‌ای از آن را سر کلاس ارائه می‌کرد. هر سال یک شخصیت علمی-ادبی به دانش‌آموزان معرفی می‌شد تا درباره زندگی، آثار و افکار و اندیشه‌اش تحقیق کنند. در پایان سال هم آزمون چندگزینه‌ای برگزار می‌کردیم که به سه نفر برتر آن جوایزی اهدا می‌شد. سال اول **شهید مرتضی مطهری**، سال دوم **سعیدی شیرازی** و سال بعد **مولانا** معرفی شدند. اما مهم‌ترین کار ما در درس کتاب‌خوانی، برگزاری مسابقات شعرخوانی بود. با اینکه اکثر آن‌ها به زبان بلوچی تکلم می‌کنند، علاقه زیادی به حفظ

بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم  
فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو دراندازیم  
اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد  
من و ساقی به هم سازیم و بنیادش براندازیم

حکم بازنشستگی را که دیدم، می‌دانستم ماجرای کلاس‌ها تمامی ندارد. ایران‌شهر هنوز هم معلمی می‌خواست که زبان و ادبیات فارسی را آموزش دهد؛ پس از سی سال حضور در عرصه تعلیم و تربیت، مدیران سابق نیز چون من، استراحت بازنشستگی را روا نداشتند. طرحی نو به پا کردیم. طوفان گرد و غبار دست در دست محدودیت زمان، در مقابل ما ایستادگی می‌کرد و ما جشن آغاز سال تحصیلی را در ساختمانی نیمه‌کاره برپا کردیم؛ با امیدی که در دل ما و در دستان بتا بود.

کلاس جدید شباهتی به کلاس‌های قبل نداشت. تعداد ما به ده نفر هم نمی‌رسید. به رسم قرآن و ادبیات فارسی، کلاس را با تحمیدی «لیلی و مجنون» آغاز کردیم. مختصری از شرح حال نظامی و آثار تغزلی او بیان کردم که دانش‌آموزان مشتاق شنیدنش بودند. دانش‌آموزان به فرهنگ و ادبیات فارسی و داستان‌های عارفانه و عاشقانه علاقه زیادی نشان می‌دادند. باعث می‌شدند ما هم سر شوق بیاییم. این بود که برایشان آثار بیشتری از شاعران و نویسندگان می‌آوردیم و می‌خواندیم. قصه‌گویی و نقد داستان و آشنایی با زندگی و عقاید متفاوت چنان آن‌ها را سرگرم می‌کرد و به فکر فرو می‌برد که در پایان سال احساس می‌کردم در نگاهشان چیزهای جدید می‌بینم.

سال اول به پایان رسید. برای سال جدید مراجعان ما چند برابر شده بودند. فعالیت‌های فوق برنامه و ورزشی، شادابی و بازدهی آموزشی را بیشتر می‌کرد و ارتباط ما را با روح بچه‌ها، علاوه بر مغزشان، محکم می‌کرد. سال تحصیلی جدید با یک درس تازه به نام کتاب‌خوانی آغاز شد. یک زنگ در هفته به این درس اختصاص یافت. نمره نداشت، اما صد امتیاز در نظر گرفته شد که برای رفتن به اردو و نمره مستمر اهمیت داشت. به بهانه‌های گوناگون مسابقه برگزار می‌کردیم تا بچه‌ها با هیجان و



اشعار بزرگان شعر و ادب نشان دادند. دانش‌آموزانی داشتیم که در عرض یک سال بیش از پانصد بیت شعر حفظ کردند. مشاعره رونق خاصی گرفت. در روز مسابقه تمام دانش‌آموزان و دبیران در سالن امتحانات مدرسه جمع شدند تا بتوانیم رتبه‌های اول هر کلاس و تیم مدرسه را معین کنیم. چندین روز مشاعره در زنگ کتاب‌خوانی انجام می‌شد. شور و حال مشاعره و رقابت شیرین بچه‌ها به منطقه سرایت کرد و موجی از اشعار فارسی به پا خاست؛ اشعاری که ذهن بچه‌ها را به عاطفه، تخیل، فرهنگ، موسیقی و تاریخ ایران گره می‌زد. دریایی از واژگان و جریانی از تعریف‌های کهن عشق و تمدن ملی و تاریخ ادبی به پا شده بود که علاوه بر نگاهشان، رفتار و گفتارشان نیز دیگر برایم تازگی داشت.